

مدیریت فقهی و اداره کشور

آیه‌الله جوادی آملی

سوال:

اداره حکومت، نیازمند «مدیریت علمی» است آیا «مدیریت فقهی» که بر اساس فقه است، می‌تواند کشور را اداره کند؟

پاسخ:

برخی گفته‌اند که در دین، سخنی از توسعه و مدیریت و رهبری نیست و این امور بر عهده علم و عقل است. اشتباه چنین افرادی این است که منبع دین را در دلیل نقلی (قرآن و روایت) خلاصه کرده‌اند و لذا دین را نارسا و ناکافی دانسته‌اند و سپس «مدیریت علمی» را در برابر «مدیریت فقهی» قرار داده‌اند؛ در حالی که منبع دین، اعم از دلیل نقلی و دلیل عقلی است؛ یعنی آنچه را که عقل مبرهن (برهان‌آور) می‌فهمد، فتوای دین است. در تمام کتاب‌های اصول آمده است که منابع غنی فقه، قرآن و سنت و عقل و اجماع است و اگر چه اجماع به سنت بر می‌گردد، ولی منبع عقل، منبعی مستقل است و برنامه‌ریزی درباره عمران و آبادانی کشور و تنظیم سیاست‌های داخلی و خارجی، اگر با عقل سلیم و به دور از هوا و هوس صورت گیرد، منتسب به دین است. عقل و نقل، دو چشم احکام دین هستند که عقل، نظر دین را درباره مطالبی که در نقل یعنی کتاب و سنت نیامده بیان می‌کند. مشکل این است که برخی، عقل را از دین جدا کرده و در مقابل آن قرار داده‌اند؛ در حالی که عقل، هیچ‌گاه در مقابل دین نیست؛ عقل در مقابل نقل است و هر دو، زیرمجموعه دین هستند. برخی دین را «ارباباً ارباباً» (قطعه قطعه) می‌کنند؛ یک روز می‌گویند دین از عقل جداست، یک روز می‌گویند دین از علم جداست و دین را در خصوص مسائل فقهی خلاصه می‌کنند و بعد می‌گویند چنین دینی نمی‌تواند حکومت و کشورداری بکند. اینان، دین را عضو عضو و جدا جدا می‌کنند: «الَّذِينَ جَعَلُوا الدِّينَ عِزِينَ» و روشن است که یک دین منقطع الاعضاء و مسلوب العمامة والرداء نمی‌تواند همه شؤون زندگی انسان را اداره کند؛ ولی دین واقعی که هم شامل نقل است و هم شامل علم و عقل، چنین دینی، تشکیل حکومت و به سعادت رساندن انسان در دنیا و آخرت و اداره شؤون امت، چیزی کم ندارد. عقل، هم در مسائل فردی منبع دین است و هم در مسائل اجتماعی. البته باید توجه داشت که منبع اصلی دین، یک چیز بیشتر نیست و آن، اراده خداوند است: «إِنَّ الْحَكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» و

¹ سوره یوسف (علیه‌السلام)، آیه 67.

عقل و نقل، حکایت و کشف از «ارادة الله» می‌کنند. ظاهر قرآن، کشف از اراده حق می‌کند؛ احادیث نیز به تبع قرآن، کشف از اراده حق می‌کنند و عقل نیز که عطیه خداوند به انسان است: «فطرت الله التي فطر الناس عليها»²، «فألهمها فجورها وتقويها»³ اگر چیزی را فهمید، فهم و فتوای برهانی عقل نیز کشف از اراده ذات اقدس اله می‌کند. بنابراین، اگر قرآن و سنت و عقل (اجماع به سنت بر می‌گردد) را منابع دین می‌دانند، برای آن است که اینها مستقیماً از منبع اصلی دین یعنی حکم خداوند کشف می‌کنند. اما اینکه چرا عقل منبع دین است و آیا منبع بودن آن به دلیل عقل است یا نقل، پاسخ آن است که همان عقلی که می‌گوید خدایی هست و آن خدا واحد است و بی‌شریک، عقلی که اسماء و صفات خداوند و نبوت و مانند آن را اثبات می‌کند، این عقل، با همان مبادی ویژه برهانی، اگر به مطلبی می‌رسد و اگر چیزی را می‌فهمد، ذاتاً حجّت است و هرگز نمی‌توان در حجّت آن شک کرد. خود دین، با عقل برهانی ثابت شده، پس چگونه می‌توان در حجّت یافته‌های آن تشکیک کرد؟ بنابراین، روایاتی مانند آنچه مرحوم کلینی و دیگران نقل کرده‌اند که حجّت عقل را اثبات می‌کنند؛ مانند «إن لله على الناس حجتين حجة ظاهرة وحجة باطنة»⁴ این روایات، تأیید و یا ارشاد به اعتبار و حجّت دلیل عقلی است و گرنه حجّت برهان عقلی بالذات است. در اینجا دو نکته را باید توجه داد: اولاً منظور از عقل، براهین عقلی است که حساب خاص خود را دارد و نه وهم و خیال و مغالطه⁵. و ثانیاً، حجّت بالذات عقل، به معنای بی‌نیازی انسان از وحی نیست؛ زیرا خود عقل به جایی می‌رسد که می‌داند خیلی از چیزها را نمی‌فهمد و نیازمند راهنمای غیبی و وحی الهی است.⁶ در قسمت‌هایی که برهان عقلی راه دارد، دلیل نقلی، از باب «یثيروا لهم دفائن العقول»⁷، مؤید دلیل عقلی است و در قسمت‌هایی که راه ندارد، نقل و وحی از باب تعلیم ابتدائی و تأسیسی (نه تأییدی) او را راهنمایی می‌کند و در این حال، نقل، مؤسس است نه مؤید صرف؛ و عقل در این موارد، مستمع خوبی است نه منبع؛ و به اصطلاح، مصرف‌کننده است نه تولیدکننده. عقل، گاهی در حوزه مستقلات عقلی فتوا می‌دهد، گاهی در حوزه ملازمات عقلی فتوا می‌دهد، و گاهی از باب استلزام مقدمه و ذی المقدمه فتوا می‌دهد؛ یعنی در آنجا که ذی المقدمه را شارع واجب کرده است، و وجوب مقدمه یا مقدمات را عقل فتوا می‌دهد. میدان‌دار بخش‌های وسیعی از اصول فقه همین عقل است. در فقه نیز اگر چه در غالب بخش‌های عبادی آن که تعبّد محض است، عقل راه ندارد و خودش نیز می‌فهمد که راه ندارد و از آن حریم می‌گیرد، اما در بخش‌های معاملات، نقل، مؤید عقل است. بحث‌های عمیق حقوقی

² سوره روم، آیه 30.

³ سوره شمس، آیه 8.

⁴ کافی؛ ج 1، ص 16، ح 12.

⁵ ر ک: کتاب ولایت فقیه، ص 239.

⁶ ر ک: همان، ص 53، 55، 58، و 60.

⁷ نهج البلاغه، خطبه 1، بند 37.

و اقتصادی، خواه به صورت بیع، بیمه، بانکداری بدون ربا، و خواه به صورت‌های دیگر، گرچه از خطوط اصلی روایت استمداد می‌نمایند، لیکن قسمت قابل توجه آن را عقل بر عهده دارد. بحث‌های بیع از قبیل صحت بیع فضولی، کشف حقیقی، کشف حکمی، تنجیز و تعلیق، شرط متأخر، و نظائر آن، فتوای عقل است و هیچ یک از اینها آیه یا روایتی ندارد. غالب معاملات اسلامی، پیش از اسلام هم بود و عقلاء به آن عمل می‌کردند؛ زیرا عقلشان فتوا می‌داد و آنها به استناد حکم عقل، عمل می‌کردند و اسلام آن موارد را مورد تأیید و امضاء قرار داد. آیاتی مانند: «أوفوا بالعقود»⁸ و «أحل الله البيع»⁹، دلیل امضائی شرع است نه تأسیسی آن. کدام جامعه انسانی است که بگوید اگر معامله‌ای حاصل شد و طرفین معامله نیز مغبون نشده باشند، می‌توان عقد مزبور را بی‌دلیل بر هم زد؟ البتّه بناء عملی عقلاء اگر بخواهد حجّت باشد، باید یک برهان عقلی آن را همراهی کند و باید به یک قانون عقلی برگردد؛ زیرا عمل مردم از آن جهت که عمل مردم است، حجّیت ندارد؛ مگر آنکه این عمل در منظر شارع مقدس قرار گیرد و شارع هم بتواند ردع کند، ولی آن را ردع نکند که در این حال، حجّت می‌شود؛ زیرا اگر چه شارع آن را لفظاً تأیید نکرده است، ولی همین سکوت معصوم و رد نکردن او، دلیل بر تأیید مطلب است و اما اگر آن را مردود دانست؛ مانند بانک‌های ربوی که عقلاء می‌پذیرند و امر رایجی است، شرعی و جایز نیست با آنکه عقلاء آن را پذیرفته‌اند؛ زیرا شارع آن را نهی کرده است. در بحث‌های حقوقی و اخلاقی نیز قسمت قابل توجهی را عقل برهانی می‌فهد و نقل، مؤید آن است. وجوب وفای به عهد و حرمت خیانت در امانت و وجوب دفاع و مانند اینها را اگر کسی عمل نکرد، او را به جهنم می‌برند ولو آنکه بگوید من آیات و روایات مربوطه را ندیده‌ام؛ چون به او خواهند گفت که تو عقل داشتی و عقل تو به این امور حکم می‌کرد. عقل، «حجّه الاسلام» است و سخن او، سخن دین است. مسأله رهبری و مدیریت جامعه نیز یک امر عقلی است و اگر بر فرض، در آیات و روایات حکم صریحی درباره آن نیامده باشد، عقل سلیم به صورت واضحی بدان حکم می‌کند و همین حکم عقلی، دستور خداست. در مسأله مقدّمه واجب، تمام شغل‌هایی که جامعه متدین انسانی به آنها نیازمند است، شرعاً واجب است. صدها شغل از صنعت و پزشکی و کشاورزی و... تا پاره‌دوزی و خیاطی و... همه اینها شرعاً واجب است؛ اما کدام آیه یا روایتی در این باره وجود دارد؟ بلکه اینها به حکم عقل واجب هستند. این اصل کلی را که «هر چه نظام انسانی بر آن متوقّف است و نیازمند به آن است واجب می‌باشد» عقل گفته و دلیل نقلی آن را تأیید کرده است و بر اساس این قاعده کلی عقلی، خود عقل، مشاغل مورد نیاز امت اسلامی را واجب کفایی می‌داند و اگر انجام برخی از آن مشاغل منحصر در یک نفر باشد و غیر او نتواند عهده‌دار آن باشد، بر آن شخص معین، واجب عینی می‌شود نه واجب کفایی؛ و این

⁸ سوره مائده، آیه 1.

⁹ سوره بقره، آیه 275.

نیز به حکم عقل است. به عنوان مثال؛ اگر کسی تصمیم گرفت که عائله خود را تأمین کند و بررسی کرد و فهمید که از راه کشاورزی نمی‌تواند چنین وظیفه‌ای را انجام دهد و باید از طریق صنعت اقدام کند، چنین کسی اگر بر خلاف فهم و درک عقلی خود، به دنبال کار صنعتی نرود، پیش خداوند مسؤؤل است و در قیامت عقاب می‌شود. در مسائل اجتماعی نیز اگر شخصی مسؤولیت یک کشور را بر عهده دارد، برای اداره این کشور، آیا باید خداوند آیه‌ای را نازل کند یا زراره روایتی نقل کند که تو مثلاً ایران را این گونه اداره کن؟ آیا اینکه کجا سد سازی باید بشود، کجا کشاورزی بشود، کجا شیلات باشد و...، برای همه اینها باید آیه و روایتی باشد تا بفهمیم وظیفه دینی ما چیست، یا حکم عقل درباره آنها کافی است؟ بدون شک همین حکم عقل کافی است و تخلف کردن از آن سبب عذاب و دخول در جهنم خواهد شد و در قیامت، خداوند به فرد متخلف خواهد گفت که تو عقل داشتی و عقل، رسول و حجت من بر تو بود و نباید از فرمان او سرپیچی می‌کردی. در اینجا لازم است که به چند اشکال فرعی در همین زمینه پاسخ داده شود. اشکال اول: برخی می‌گویند چون در روایات و نصوص آمده است که «دین الله لا یصاب بالعقول»¹⁰؛ یعنی دین خدا را با عقل نمی‌توان فهمید، پس منبع دین بودن عقل نیز سخن درستی نیست. ج: پاسخ آن است که مقصود از این روایت یا روایات مشابه آن، همان قیاس و استحسان و مصالح مرسله است که اهل سنت آن را عقل دانستند. قیاس فقهی و اصولی که همان تمثیل منطقی است، هم با دلیل نقلی باطل شده است و هم با دلیل عقلی؛ و روایاتی که در این زمینه وارد شده بسیار است مانند آنکه فرمودند: «ان السنه إذا قیست محق الدین»¹¹؛ سنت، اگر قیاس شود و احکام، اگر با قیاس به دست آیند، دین خدا از بین می‌رود. قرآن کریم، در قوی‌ترین مسائل اعتقادی، با برهان عقلی احتجاج می‌کند و انسان‌ها را به تعقل وادار می‌سازد. حرمت نهادن به عقل، تنها به چندصد آیه قرآن کریم نیست که می‌فرماید: «أفلا تعقلون»¹²؛ «أفلا تتفکرون»¹³؛ «أفلا یتدبرون»¹⁴. اگر چه در این آیات به صراحت دعوت به تعقل شده، اما در سراسر قرآن، معارف الهی با اسلوب عقلی و یا زبان برهان بیان شده و این نشان‌دهنده تأکید دین بر تعقل و تفکر عقلی و ارزش و اعتبار آن است. اگر برهان عقلی منبع دین نمی‌بود، ترغیب به آن و ترهیب از ترک آن بی‌جهت بود و اگر ره‌آورد برهان عقلی، پشتوانه دینی نمی‌داشت، اصرار قرآن بر دعوت به آن ناصواب بود. اشکال دوم: دستور دین، مربوط به «بایدها» و «نبایدها»ست، ولی کار علم و تکنولوژی و صنعت و شناخت‌های عقلی در این زمینه، مربوط به «هست‌ها» و «نیست‌ها»ست و این دو، ربطی به یکدیگر ندارند؛ بنابراین، عقل در این موارد حکم نمی‌دهد و لذا منبع دین نیست. ج: عقل پس از آنکه به

¹⁰ بحار؛ ج 2، ص 303، ح 41.

¹¹ همان؛ ج 101، ص 405، ح 5.

¹² سوره بقره، آیه 76.

¹³ سوره أنعام، آیه 50.

¹⁴ سوره نساء، آیه 82.

نصاب لازم در علم به امور مختلف رسید، وقتی مثلاً فهمید که واکسن مفید، به فلان صورت خاص تهیه می‌شود و غیر آن مضر است، تا اینجا مربوط به «هست» و «نیست» است. از سوی دیگر، عقل می‌گوید دین به من گفته که آنچه سودمند است، یا واجب است یا مستحب و آنچه که ضرر مهم دارد حرام است و چون در این مورد خاص، فلان واکسن با فلان شیوه تهیه مفید است و غیر آن مضر است، پس این را «باید» انجام داد و آن کار مضر را «نباید» انجام داد. عقل می‌گوید فلان کار برای جامعه مصلحت است و از سوی دیگر هر چه که مصلحت جامعه است، لازم است؛ پس این موارد را باید انجام داد. بنابراین، یک فرد مسلمان بایدها و نبایدها را که گاهی از نقل می‌گیرد و گاهی از خود عقل، با هست و نیست‌های علمی و تشخیص عقلی ترکیب می‌کند و سپس به حکم خود عقل، وظایف را مشخص می‌سازد. بنابراین، عقل در تمام موارد یاد شده، قضیه‌ای تشکیل می‌دهد که یک مقدمه آن از «بود» و «نبود» (حکمت نظری) حاصل می‌شود و مقدمه دیگر آن، از «باید» و «نباید» (حکمت عملی)؛ و چون نتیجه، تابع اخسّ مقدماتین است، نتیجه آن، باید یا نباید خواهد بود. اشکال سوم: ممکن است گفته شود که اگر عقل منبع دین باشد، لازمه‌اش این است که جوامع غیر دینی نیز به احکام دین عمل کنند؛ زیرا آنان به حکم عقل که منبع دین است عمل می‌کنند؛ پس در آخرت نیز از اهل بهشت و سعادت هستند. ج: این «نقض» وارد نیست؛ زیرا باید بین «حسن فعلی» و «حسن فاعلی» تفاوت قائل شد. حسن فعلی یعنی خوب بودن یک فعل و حسن فاعلی یعنی خوب بودن فاعل یک فعل. آنچه آنان انجام می‌دهند اگر چه در مواردی حسن فعلی دارد و مطابق عقل و نظر دین است، ولی خود آنان حسن فاعلی ندارند و این اعمال را به عنوان وظیفه دینی و انجام دستور خداوند و به قصد قربت انجام نمی‌دهند و لذا اگر چه عمل بدی نکرده‌اند که به سبب آن جهنم بروند، ولی چون قصد تقرب به خداوند ندارند، ثوابی نیز نصیب آنان نمی‌شود. البته از آثار دنیائی عمل خوب بهره‌مند می‌شوند و هر اثر وضعی که بر فعل مطابق دین مترتب است، بر کار آنان نیز مترتب خواهد بود.